



A Critical Analysis of Lynne Rudder Baker's Account of Personal Identity over Time

Reza Bazeli 

Corresponding Author, Department of Philosophy of Religion and New Theology, Research Institute of Islamic Theology of Imam Sadiq (AS), Qom, Iran. E-mail: rezabazeli@gmail.com

Article Info

Article type

Research Article

Article history

Received: 23 March 2025

Revised: 28 April 2025

Accepted: 30 April 2025

Published: 5 May 2025

Keywords

Constitution View

Personal Identity

Lynne Rudder Baker

First-person perspective

Self-Consciousness

ABSTRACT

The problem of personal identity over time is a central issue in both philosophy and theology, particularly insofar as it underlies doctrines of resurrection and immortality. The core question is this: by what criterion can an individual who is resurrected in the afterlife identical to the person who previously lived in this world? Lynne Rudder Baker, a contemporary American philosopher and advocate of non-reductive physicalism, rejects traditional criteria of personal identity—such as the soul, bodily continuity, and psychological or memory continuity—and instead proposes the continuity of the first-person perspective as the decisive criterion. According to Baker, a person persists through time and even after death insofar as the first-person perspective is preserved. This perspective constitutes self-consciousness and the capacity to apprehend oneself as oneself from the first-person point of view. The present article adopts a critical-analytical approach to explicate and evaluate Baker's account of personal identity. One of the primary objections to Baker's theory concerns the ontological status of the first-person perspective. If it is understood as a property or accident, how can it persist independently of a body or any underlying substratum (substance) and thereby function as the criterion of personal identity across time, this world, and the afterlife? Additional objections include the theory's philosophical inadequacy in providing a fully coherent account of personal identity and its apparent incompatibility with religious doctrines concerning the soul, resurrection, and post-mortem existence.

Cite this article: Bazeli, R. (2025). A critical analysis of Lynne Rudder Baker's account of personal identity over time. *Mind and Technology*, 1(1), 43-58. <https://doi.org/10.22091/JMT.2025.14725.1012>



©The Author(s).

Publisher: University of Qom

DOI: <https://doi.org/10.22091/JMT.2025.14725.1012>



بررسی انتقادی دیدگاه لین رادر بیکر در مسئله این‌همانی شخصی در طول زمان

رضا باذلی ✉

نویسنده مسئول، گروه علمی فلسفه دین و کلام جدید، پژوهشکده کلام اسلامی امام صادق (ع)، قم، ایران. رایانامه: rezabazeli@gmail.com

چکیده

در مسئله این‌همانی شخصی، این پرسش بنیادین مطرح می‌شود که یک فرد با وجود تغییرات اساسی در طول زمان و حتی پس از مرگ، بر اساس چه معیاری همان شخص پیشین تلقی می‌شود. لین رادر بیکر، فیلسوف معاصر و فیزیکالیست غیرتحویلی‌گرا، با نقد و رد معیارهایی همچون ملاک نفس، ملاک بدن و ملاک استمرار حافظه یا روان‌شناختی، معیار «استمرار منظر اول شخص» را به‌عنوان مبنای این‌همانی شخصی مطرح می‌کند. از دیدگاه بیکر، هر شخصی که منظر اول شخص خود را حفظ کند، در طول زمان و حتی پس از مرگ باقی می‌ماند، هرچند بدن فیزیکی خود را از دست بدهد. منظر اول شخص نزد بیکر معادل خودآگاهی و توانایی درک خویشتن به عنوان «خود» از درون و به صورت اول شخصی است. مقاله حاضر با روش تحلیلی-انتقادی به تبیین و ارزیابی دیدگاه بیکر می‌پردازد. با توجه به اینکه بیکر منظر اول شخص را یک ویژگی یا عرض می‌داند، از مهم‌ترین نقدها متوجه این نکته است که چگونه یک ویژگی می‌تواند بدون اتکا به یک جوهر، باقی بماند و به عنوان ملاک این‌همانی شخص در طول زمان و پیش و پس از مرگ عمل کند. افزون بر این، ناکامی در ارائه معیاری قانع‌کننده برای این‌همانی اشخاص انسانی، ناسازگاری با برخی آموزه‌های دینی و ناتوانی فلسفی در تبیین دقیق این‌همانی شخصی، از دیگر اشکالات اساسی وارد بر دیدگاه بیکر به شمار می‌آیند.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله

پژوهشی

تاریخچه

دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۰۳

بازنگری: ۱۴۰۴/۰۲/۰۸

پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۱۰

انتشار: ۱۴۰۴/۰۲/۱۵

کلیدواژه‌ها

این‌همانی شخصی

دیدگاه تقویم

خودآگاهی

لین رادر بیکر

منظر اول شخص

استناد: باذلی، رضا (۱۴۰۴). بررسی انتقادی دیدگاه لین رادر بیکر در مسئله این‌همانی شخصی در طول زمان. *ذهن و فناوری*، ۱(۱)، ۵۸-۴۳.

<https://doi.org/10.22091/JMT.2025.14725.1012>



© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه قم

مقدمه

مسئله این‌همانی شخصی از مسائل مهم و بین‌رشته‌ای است که هم در فلسفه و مباحث دینی مطرح است و هم در حقوق و اخلاق. ازجمله مباحث مهم فلسفی و دینی که در بسیاری از ادیان و مکاتب فلسفی با این مسئله درهم‌تنیده شده، مسئله معاد و جاودانگی است. مسئله این‌همانی شخصی، اساس و مبنای آموزه معاد و جاودانگی به شمار می‌رود. بر اساس آموزه معاد و جاودانگی، انسان پس از مرگ باقی است و کسی که در آخرت و پس از مرگ برانگیخته می‌شود، همان کسی است که در دنیا زندگی می‌کرد؛ زیرا در آخرت، اعمال و رفتارهای دنیوی فرد حسابرسی شده و فرد بر اساس آن‌ها پاداش یا کیفر داده خواهد شد. از این‌رو، در معاد، تا این‌همانی و وحدت شخص دنیوی و اخروی ثابت نشود، نمی‌توان از پاداش یا مجازات شخص سخن گفت. بنابراین هر دیدگاهی در مسئله این‌همانی شخصی پذیرفته شود، دیدگاهی متناظر و متناسب با آن در باب جاودانگی و معاد را در پی خواهد داشت.

مسئله این‌همانی شخصی، افزون بر آنکه ارتباط تنگاتنگی با حیات پس از مرگ و جاودانگی دارد، در حوزه مباحث حقوقی و فلسفه حقوق نیز اهمیت دارد. بسیار اتفاق می‌افتد که فردی را به علت جرائمی که سال‌ها پیش انجام داده است، مجازات می‌کنند یا او را مسئول کارهایی می‌دانند که در گذشته انجام داده است. پیش‌فرض این مجازات‌ها و مسئولیت‌ها آن است که این فرد، همان فرد سالیان گذشته باشد. بحث اصلی در مقاله حاضر، این‌همانی شخصی ناظر به آموزه جاودانگی است و مباحث، نقدها و بررسی‌ها بر این اساس آن تنظیم شده‌اند؛ از این‌رو، بررسی این‌همانی شخصی در اخلاق و حقوق به مجالی دیگر واگذار شده است. آنچه در مسئله بقای پس از مرگ و این‌همانی شخصی اهمیت دارد، این‌همانی عددی است، نه این‌همانی کیفی^۱؛ یعنی فردی که پس از مرگ باقی است، آیا به لحاظ عددی - نه صرفاً از حیث شباهت کیفی یا اشتراک در ویژگی‌ها - همان کسی است که پیش از مرگ در دنیا زندگی می‌کرد؟ (Olson, 2019; Maslin, 2001). ترنتون مریکس در مقاله‌ای با عنوان «رستاخیز بدن و حیات جاودانه» استدلال کرده است که بیشتر الهی‌دانان و فیلسوفان در تاریخ کلیسا، مدعای این‌همانی عددی را تصدیق کرده‌اند و کتاب مقدس نیز این آموزه را تعلیم داده است (Merricks, 1999) در دیگر ادیان الهی نیز چنین است؛ هرچند برخی از ادیان و مکاتب، مانند هندوئیسم و بودیسم، قائل به جاودانگی و بقای شخصی نیستند که در این صورت، مسئله این‌همانی شخصی مطرح نخواهد شد. به هر حال، در مسئله جاودانگی، بر اساس بیشتر ادیان و مکاتب فلسفی، این‌همانی شخصی نقش اساسی دارد و تا زمانی که این‌همانی تبیین نشود و ملاکی روشن برای آن ارائه نشود، جاودانگی و حیات پس از مرگ به درستی قابل تبیین نخواهد بود.

دیدگاه‌ها و ملاک‌های متعددی درباره این‌همانی شخصی مطرح شده است. یکی از معیارهای معروف و رایج که قدمتی بسیار کهن دارد، معیار نفس مجرد است. دوگانه‌انگاران جوهری، همچون فیلسوفان مسلمان، از طرفداران این دیدگاه به شمار می‌روند. در مقابل این دیدگاه، فیزیکالیست‌های تحویل‌گرا، اجزای اصلی بدن یا مغز، و یا احیاناً استمرار زمانی-مکانی سلول‌های سازنده بدن را - که همواره در حال تغییرند ملاک این‌همانی شخصی می‌دانند. جان لاک و پیروان او نیز استمرار حافظه یا حالات روان‌شناختی را معیار وحدت شخصی فرد در طول زمان دانسته‌اند (Baker, 2005b). لین رادر بیکر (۲۰۱۷-۱۹۴۴م)، استاد ممتاز فلسفه در دانشگاه ماساچوست آمریکا، با رد همه این دیدگاه‌ها، نظریه‌ای معروف به «دیدگاه تقوم» در باب هویت شخصی انسان مطرح کرده و بر اساس آن، دیدگاهی نو و متفاوت در باب این‌همانی شخصی و جاودانگی ارائه داده است. تبیین و بررسی این دیدگاه، مسئله اصلی مقاله حاضر را تشکیل می‌دهد.

آثار متعددی به زبان‌های فارسی و انگلیسی درباره مسئله این‌همانی شخصی و دیدگاه‌های مربوط به آن منتشر شده است. همچنین آثاری درباره برخی از دیدگاه‌های لین بیکر، مانند دیدگاه تقوم یا دیدگاه وی در باب جاودانگی، به چاپ رسیده است. در زبان انگلیسی، دیدگاه بیکر در باب این‌همانی شخصی کمتر مورد توجه قرار گرفته و آثار اندکی در این زمینه منتشر شده^۲ است و بیشتر پژوهش‌ها حول محور نقد و بررسی دیدگاه تقوم و ایده «این‌همانی بدون وحدت» سامان یافته‌اند. در زبان فارسی نیز،

۱. این‌همانی کیفی به معنای این‌همانی در ویژگی‌ها و خصلت‌ها است. دو چیز در صورتی به لحاظ کیفیت این‌همان هستند که دقیقاً مشابه یکدیگر باشند.

۲. برای نمونه ر.ک: Buford, C. (2009)

گرچه پژوهش‌هایی درباره دیدگاه تقوم یا دیدگاه بیکر در باب جاودانگی انجام شده است^۱، اما تاکنون پژوهش مستقلی -خواه در قالب کتاب، مقاله یا پایان‌نامه- درباره دیدگاه لین بیکر در باب این‌همانی شخصی منتشر نشده است. از این‌رو، بررسی دیدگاه بیکر در باب این‌همانی شخصی دست‌کم در زبان فارسی، پژوهشی جدید و فاقد پیشینه مستقیم به شمار می‌رود. این مقاله با رویکرد تحلیلی-انتقادی نگاشته شده است؛ بدین‌صورت که ابتدا دیدگاه بیکر تبیین می‌شود و سپس این دیدگاه مورد ارزیابی و نقد قرار می‌گیرد. در بخش نقد، هم به نقدهای مطرح‌شده از سوی فیلسوفان غربی پرداخته می‌شود و هم از منظر فلسفه اسلامی، به‌ویژه دیدگاه ملاصدرا، دیدگاه بیکر مورد بررسی انتقادی قرار می‌گیرد.

دیدگاه بیکر درباره این‌همانی شخصی

لین بیکر معتقد است مشکل اصلی این‌همانی شخصی در آموزه معاد آن است که تحت چه شرایطی اشخاص در دو زمان T_1 و T_2 یک شخص واحد به شمار می‌روند؟ انسان‌ها به نحو شگفت‌انگیزی، هم از نظر فیزیکی و هم از نظر ذهنی، در طول زمان دچار تغییر می‌شوند. یک شخص پنجاه ساله از نظر فیزیکی و جسمانی به‌هیچ‌وجه شبیه یک شخص ده ساله نیست، حتی اگر آن شخص پنجاه ساله همان فردی باشد که چهل سال پیش ده ساله بوده است. این دو در ظاهر هیچ وجه مشترکی با یکدیگر ندارند. فرد ده ساله دارای حافظه، نگرش و شخصیت متفاوتی از یک شخص پنجاه ساله است، با این‌حال گفته می‌شود که آن دو یک شخص‌اند. پرسش این است که به چه دلیل شخص پنجاه ساله با فرد ده ساله این‌همان است؟ و با چه معیاری شخص پیش از مرگ با شخص پس از مرگ این‌همان تلقی می‌شود؟ بیکر پاسخ‌های بالقوه به این مسئله را در قالب دیدگاه‌های زیر دسته‌بندی می‌کند:

الف: جوهر مجرد (Immaterial Substance)، مانند نفس

ب: جوهر فیزیکی (A Physical Substance) مانند بدن یا مغز

ج: ترکیبی از جوهر فیزیکی و جوهر غیرمادی

د: نوعی پیوستگی و استمرار ذهنی یا روان‌شناختی، مانند حافظه

این چهار دیدگاه در باب این‌همانی شخصی، به چهار تبیین متمایز در باب معاد و رستاخیز منتهی می‌شوند. بر این اساس، در پاسخ به این پرسش که چرا شخص پس از مرگ همان شخص پیش از مرگ است، چهار پاسخ سنتی وجود دارد که عبارت‌اند از:

الف: شخص پیش و پس از مرگ دارای نفس واحدی است؛

ب: شخص پیش و پس از مرگ دارای بدن یکسانی است؛

ج: شخص پس از مرگ همان ترکیب نفس و بدن پیش از مرگ است؛

د: شخص پس از مرگ از طریق حافظه با شخص پیش از مرگ پیوند و اتصال دارد (Baker, 2005b).

بیکر در اثر دیگر خود، معیارهای این‌همانی شخصی را چنین برمی‌شمارد: یکسانی بدن، یکسانی ارگانیسم زنده، یکسانی مغز، یکسانی حالات روان‌شناختی و یکسانی نفس (Baker, 2000).

بر اساس دیدگاه خاص بیکر -که در عرض نظریه‌های یادشده قرار می‌گیرد- این‌همانی شخصی به یک ویژگی ذهنی وابسته است؛ ویژگی‌ای که به واسطه آن یک موجود «شخص» به شمار می‌رود، یعنی داشتن منظر اول شخص. به اعتقاد بیکر شخص بودن مستلزم برخورداری از یک ویژگی ذهنی ذاتی است؛ با این‌حال، وحدت و بقای شخص در طول زمان لزوماً نیازمند پیوستگی و استمرار ذهنی یا روان‌شناختی نیست. او معتقد است که تبیین‌های فروگاهشی در مسئله این‌همانی شخصی محکوم به شکست‌اند و درعین‌حال، رویکردهای غیرتقلیلی می‌توانند همچنان مادی‌گرایانه باشند (Baker, 2000).

۱. برای نمونه ر.ک: «نظریه تقوم بیکر و نسبت میان اشیاء» و «دیدگاه تقوم درباره شخص انسان» هر دو از مهدی ذاکری، پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد «بررسی انتقادی صورت‌بندی لین بیکر از زندگی پس از مرگ» اثر طاهره احمدی‌بهاران، پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد «هویت انسانی از نظر صدرالمتألهین و لین بیکر» تألیف فاطمه نصیحت‌کن.

بیکر، این‌همانی شخصی را مسئله‌ای متافیزیکی می‌داند، نه معرفت‌شناختی (Baker, 2000). از نظر بیکر، در بحث از این‌همانی شخصی، مسئله این نیست که چگونه یک ناظر می‌تواند تشخیص دهد که یک زن پنجاه‌ساله در زمان الف همان دختر ده ساله در زمان ب و چهل سال پیش است؛ بلکه مسئله، معیاری وجودشناختی است که بر اساس آن پرسیده می‌شود چه چیزی سبب می‌شود یک زن پنجاه‌ساله واقعاً همان دختر ده ساله پیشین باشد؛ خواه کسی این این‌همانی را تشخیص دهد یا نسبت به آن علم پیدا کند یا نکند (Baker, 2005b).

دیدگاه بیکر درباره معیار این‌همانی شخصی در طول زمان، مبتنی بر وحدت و استمرار «منظر اول شخص» است. این معیار بر ایده منظر اول شخص و دیدگاه تقوم در باب هویت شخصی انسان استوار است. از این‌رو، پیش از پرداختن به معیار بیکر در باب این‌همانی شخصی، لازم است ایده منظر اول شخص و ایده تقوم تبیین شود.

ایده منظر اول شخص و ایده تقوم

دیدگاه لین رادر بیکر درباره هویت شخصی انسان^۱ دارای دو مؤلفه اساسی است: ایده منظر اول شخص و ایده تقوم (Baker, 2000). وی با تکیه بر این دو مؤلفه، سه پرسش بنیادین درباره هویت انسان مطرح کرده و به آن‌ها پاسخ می‌دهد. این پرسش‌ها عبارت‌اند از:

۱. اساساً من چیست؟

۲. شخص چیست؟

۳. چه رابطه‌ای میان اشخاص انسانی و بدن‌های آنان وجود دارد؟

پاسخ بیکر به پرسش‌های فوق، به اختصار، چنین است:

۱. من اساساً یک شخص هستم؛

۲. شخص –چه انسان باشد و چه غیرانسان، مانند خدا– موجودی است که استعداد و قابلیت داشتن منظر اول شخص را دارد؛

۳. شخص انسانی متقوم به بدن و ارگانیسم انسانی، یعنی حیوانی از گونه هومو ساپینس، است (Baker, 2000).

بر اساس دیدگاه بیکر که به «دیدگاه تقوم» (Constitution View) مشهور است، آنچه یک موجود را شخص می‌سازد، قابلیت داشتن منظر اول شخص قوی است و آنچه یک شخص را «شخص انسانی» می‌کند، بدن و اندام‌واره انسانی است که شخص انسانی بدان تقوم یافته است (Baker, 2000).

منظر اول شخص، عبارت است از توانایی تصور خود به عنوان «خود»، از درون و بدون توسل به هیچ نام، توصیف یا اشاره‌ای (Baker, 2000; Idem, 2005a). منظر اول شخص صرفاً به معنای توانایی استفاده از ضمیر اول شخص نیست؛ بلکه مستلزم آن است که فرد بتواند خود را به عنوان مرجع ضمیر اول شخص، مستقل از هر اسم و توصیفی، تصور کند (Idem, 2005b). این قابلیت مختص افراد انسانی است و دیگر حیوانات از چنین توانایی‌ای برخوردار نیستند. برخورداری از مسئولیت اخلاقی و حقوقی، توانایی ارزیابی امیال و خواسته‌ها و نیز استفاده معنادار از زبان، از ویژگی‌های منظر اول شخص قوی به شمار می‌رود (Bazeli et al., 2023). بیکر منظر اول شخص قوی را معادل خودآگاهی می‌داند (Baker, 2013; Idem, 2012; Hershenov, 2009). بر این اساس، خودآگاهی یا منظر اول شخص قوی، شرط لازم و کافی برای شخص بودن و هویت شخصی یک موجود است. رابطه میان شخص انسانی و بدن او، رابطه تقوم است نه این‌همانی؛ از این‌رو، شخص انسان با بدنی که به آن متقوم است، این‌همان و یکی نیست (Baker, 2000).

بیکر منظر اول شخص را به خود شخص نسبت می‌دهد و آن را نه قابل فروکاست به بدن مادی می‌داند و نه مستلزم فرض موجودی مجرد، مانند نفس. از این‌رو، دیدگاه وی نوعی فیزیکیالیسم غیرتحویلی‌گرا به شمار می‌رود.

معیار استمرار منظر اول شخص

۱. در مقاله «منظر اول شخص قوی؛ معیار هویت شخصی از دیدگاه لین رادر بیکر»، به دیدگاه بیکر در باب هویت شخصی انسان و ایده تقوم و منظر اول شخص به صورت نسبتاً مبسوط و انتقادی پرداخته‌ام.

از دیدگاه بیکر، یک شخص در آینده «من» هستم اگر و تنها اگر همان منظر اول شخص من را داشته باشد. بر اساس دیدگاه تقوم، شخص X در زمان t_1 با شخص Y در زمان t_2 این همان است، تنها در صورتی که X و Y از منظر اول شخص واحدی برخوردار باشند (Baker, 2000; Idem, 2013; Idem, 2005a; Idem, 2001; Idem, 2007). آنچه سبب می‌شود من اکنون همان شخصی باشم که دو سال پیش بودم، استمرار منظر اول شخص است. برای توضیح این معیار، بیکر مثالی می‌زند: فرض کنید X یک شخص زنده در سال ۱۹۰۰م است و Y همان شخص در حیات اخروی و در زمانی دیگر است. بر اساس دیدگاه تقوم، این همانی X و Y تنها در صورتی ممکن است که آن دو منظر اول شخص واحدی داشته باشند (Baker, 2001).

بیکر تصریح می‌کند که این معیار به عنوان ملاک این همانی شخصی، مبتلا به دور است؛ اما این امر نه تنها شگفت‌آور نیست، بلکه نشان می‌دهد که هیچ راهی برای تعریف «شخص» با واژگان غیرشخصی (واژگانی که مربوط به شخص و اشخاص نباشد) وجود ندارد. شخص‌وارگی به هیچ ویژگی غیرشخصی فروکاستنی نیست (Baker, 2005a). از نظر او، هرچند دیدگاه تقوم بدون ابتلا به دور، مسئله هم‌زمانی هویت شخصی (identity at a time) را حل می‌کند، اما در مورد این همانی شخصی در طول زمان (identity over time) فاقد یک تبیین معرفت‌بخش و غیردوری است. به باور بیکر، هیچ دیدگاهی تاکنون نتوانسته بدون ابتلا به دور، به این پرسش پاسخ دهد که چرا شخص الف در زمان t_1 و شخص ب در زمان t_2 منظر اول شخص واحدی دارند. از این‌رو، اینکه شخصی در آینده من خواهد بود، به‌زعم بیکر، یک واقعیت اولیه و تحلیل‌ناپذیر است؛ اما با این حال، واقعیتی عینی است که درباره آن صدق می‌کند (Baker, 2005b).

بر اساس دیدگاه تقوم، این امکان وجود دارد که شخصی در آینده، با بدنی اعاده شده، با شخص الف در زمان حال این همان باشد. شخص P_1 در زمان t_1 با شخص P_2 در زمان t_2 این همان است اگر و تنها اگر P_1 و P_2 منظر اول شخص واحدی داشته باشند. با این حال، اما این پرسش همچنان باقی است که معیار وحدت منظر اول شخص چیست و به چه دلیل شخص اخروی همان منظر اول شخصی را دارد که شخص دنیوی، مثلاً در سال ۱۸۰۰ میلادی، با آن به دنیا آمده بود؟ پاسخ بیکر به این پرسش منفی است: از نظر او، هیچ پاسخ غیردوری و معرفت‌بخشی برای این پرسش وجود ندارد و این واقعیت که شخصی در آینده «من» است، واقعیتی غیرقابل تحلیل به شمار می‌رود (Baker, 2007). با این حال، بیکر تأکید می‌کند که هرچند هیچ معیار روشنی برای وحدت منظر اول شخص در طول زمان در دسترس نیست، اما اگر من در آینده وجود داشته باشم، این امر را بدون نیاز به هیچ معیار دیگری خواهم دانست. این ویژگی، از خصائص منحصر به فرد منظر اول شخص است. من می‌توانم با یقین بدانم که وجود دارم، بدون آنکه خود را از طریق ظاهر، خاطرات، تداوم بدنی یا هر معیار شناسایی دیگری تشخیص دهم. امکان ندارد من در شناسایی خود دچار خطا شوم. ممکن است درباره گذشته خود اشتباه کنم، دچار فراموشی کامل شوم، یا حتی بر اثر حادثه‌ای چهره‌ام به کلی تغییر کند و توان حرکت را از دست بدهم؛ اما همچنان می‌توانم با یقین بدانم که هستم. حتی اگر هیچ‌کس دیگری نتواند مرا از دیگران تمییز دهد، من در شناسایی خود دچار تردید نخواهم شد (Baker, 2000; Baker, 2001).

به نظر می‌رسد از دیدگاه بیکر، همین آگاهی یقینی و بی‌واسطه از وجود خویشتن، برای وحدت منظر اول شخص کفایت می‌کند و بر این اساس، روشن می‌شود که من همان کسی هستم که در گذشته بوده‌ام یا در آینده خواهم بود.

بیکر برای توضیح بیشتر، آزمایش فکری‌ای را مطرح می‌کند که هرچند ممکن است در عالم واقع ناممکن باشد، اما به تبیین معیار استمرار منظر اول شخص کمک می‌کند. فرض کنید دانشمندی با استفاده از دستگاهی برای انتقال حالات مغزی، شبانه موفق شود بدل من را بسازد و به طور هوشمندانه کپی و بدل فیزیکی و روانی من را به صد مورد افزایش دهد. اکنون صد بدل از من وجود دارد که هر یک از آن‌ها صادقانه مدعی‌اند لین بیکر هستند. همه آن‌ها از رویدادهای گذشته من گزارش می‌دهند؛ رویدادهایی که پیش از ساختن آن بدل‌ها، فقط خود من از آن‌ها آگاه بودم. بیکر تأکید می‌کند که دیدگاه تقوم، برخلاف برخی دیگر از دیدگاه‌های مادی‌گرایانه، مستلزم این نتیجه‌ناپذیرفتنی نیست که همه این صد بدل، لین بیکر باشند. همه آن‌ها از حیث روان‌شناختی، استمرار من هستند؛ اما دیدگاه تقوم، استمرار روان‌شناختی را شرط کافی برای این همانی شخصی نمی‌داند. بر اساس این دیدگاه، آنچه برای این همانی لازم است، وحدت منظر اول شخص است. هر یک از این بدل‌ها دارای منظر اول شخصی متمایز است و از این‌رو، همگی اشخاصی متفاوت‌اند؛ زیرا هریک رابطه اول شخصی مستقلی با بدن خاص خود دارد. بر اساس دیدگاه تقوم، شرط کافی برای اینکه در این وضعیت ۱۰۱ شخص وجود داشته باشد این است که ۱۰۱ رابطه اول شخص با ۱۰۱ بدن وجود داشته باشد. شباهت خاطرات،

شبهات کیفی یا ادعای هر یک از بدل‌ها مبنی بر اینکه لین بیکر هستند، هیچ‌یک برای این نتیجه که آن‌ها واقعاً لین بیکر باشند، کفایت نمی‌کند. تنها یکی از آن ۱۰۱ شخص می‌تواند منظر اول شخص من را داشته باشد. از این‌رو، دیدگاه تقوّم گرفتار مشکل «تکثیر ناموجه» نیست و مستلزم این پیامد ناپذیرفتنی نمی‌شود که بیش از یک شخص در آینده بتواند با من این‌همان باشد.

در این مثال، پس از پدید آمدن بدل‌ها، نه تنها آن دانشمند قادر نخواهد بود تشخیص دهد کدام‌یک از آن‌ها لین بیکر است، بلکه شاید حتی خود من هم ندانم کدام‌یک لین بیکر است. با این حال، هرچند ممکن است ندانم کدام شخص لین بیکر است، همچنان می‌دانم کدام‌یک «من» هستم. این همان امتیاز بنیادین منظر اول شخص است. ممکن است فردی در تشخیص اینکه لین بیکر است دچار خطا شود، اما در این که وجود دارد و متمایز از دیگران است، خطا نمی‌کند (Baker, 2001).

بیکر در این باره مثال دیگری نیز مطرح می‌کند. فرض کنید پس از عمل موفقیت‌آمیز شکافت مغز یا انتقال حالات مغزی، دو شخص الف و ب پدید آیند که هر دو مدعی‌اند من (لین بیکر) هستم. بر اساس دیدگاه تقوّم، پس از شکافت مغز یا انتقال حالات مغز، این واقعیت وجود دارد که یا من باقی هستم یا نیستم، و این امر وابسته به وجود بدل‌های فیزیکی یا روان‌شناختی من نیست، بلکه صرفاً به استمرار منظر اول شخص بستگی دارد. اگر هر کدام از الف یا ب منظر اول شخص مرا داشته باشد، آنگاه من آن شخص خواهم بود؛ زیرا تجربه الف یا ب درباره این اندیشه که پس از بیدار شدن از خواب «من زنده‌ام»، تجربه من از آن اندیشه خواهد بود. من شخص الف خواهم بود اگر تجربه شخص الف، تجربه من باشد و من شخص ب هستم اگر تجربه او، تجربه من باشد. حتی اگر شخص دیگری به لحاظ فیزیکی و روان‌شناختی از من غیرقابل تشخیص و تمایز باشد و به «من زنده‌ام» بیندیشد، من نیز هم‌زمان به «من زنده‌ام» خواهم اندیشید. اگر من چنین اندیشه‌ای داشته باشم، خواه شخص دیگری نیز به لحاظ کیفی مشابه این تفکر و اندیشه را داشته باشد یا خیر، واقعیتی وجود دارد که من در آن زمان زنده‌ام. بنابراین اگر یکی از دو شخص الف یا ب، من باشد، واقعیتی وجود دارد مبنی بر اینکه یکی از آن دو من هستم. اگر هیچ‌یک از الف و ب منظر اول شخص مرا نداشته باشد، من دیگر وجود نخواهم داشت و تجربه اندیشه «من زنده‌ام» هیچ‌یک از آن دو، تجربه من نخواهد بود. بنابراین من هیچ‌یک از الف و ب نخواهم بود.

بر این اساس، من بعد از عمل جراحی، خواه باقی باشم و خواه نباشم، این واقعیت وابسته به وجود و عدم وجود بدل و المثنای فیزیکی و روان‌شناختی من نیست؛ بلکه تنها وابسته به استمرار و وحدت منظر اول شخص است. مطابق ایده منظر اول شخص، در اینکه برخی از تجربه‌های کنونی از آن من است، تردیدی راه ندارد و من هرگز تجربه‌های کنونی دیگران را به اشتباه تجربه‌های خود نمی‌پندارم.

بیکر نتیجه می‌گیرد که بر اساس دیدگاه تقوّم، این‌همانی شخصی در طول زمان واقعیتی غیرقابل تحلیل است. هرچند این دیدگاه تبیین غیردوری از این‌همانی شخصی ارائه نمی‌دهد؛ اما نسبت به رقیبان خود تبیین قوی‌تر و واقع‌گرایانه‌تری از شخص ارائه می‌کند و امکان نوعی واقع‌گرایی قوی درباره اشخاص را فراهم می‌سازد (Baker, 2000).

او در برخی از آثارش این‌همانی شخصی در رستخیز را به ویژگی معجزه‌آسا بودن آموزه مسیحی رستخیز ارجاع می‌دهد (Baker, 2005b) و به سبب دوری بودن معیار وحدت منظر اول شخص و مشخص نبودن آن، برای تبیین این‌همانی متوسل به معجزه و مشیت الهی شده و آن را بر اساس قدرت و مشیت الهی توضیح داده است.

بیکر تصریح می‌کند که نمی‌تواند شرایط معرفت‌بخش برای وحدت منظر اول شخص در طول زمان ارائه دهد؛ اما شرایط کافی برای آن در اختیار می‌گذارد (Baker, 2000). از نظر او، باید میان شرایط این‌همانی شخصی و شرایط بقای اشخاص تمایز نهاد. از نظر وی، دیدگاه تقوّم برای هر دو پرسش پاسخ یکسانی ارائه می‌دهد. بر اساس تقوّم، اگر الف در هر زمانی از دوره وجودش شخص باشد، او در تمام دوران وجودش یک شخص باقی می‌ماند، هرچند ممکن است در بخشی از این دوره یک شخص انسانی و در بخشی دیگر یک شخص بیونیکی (Bionic person) باشد. از آنجا که «شخص» - نه شخص انسانی - یک نوع اولیه است، اگر الف یک شخص باشد، خواه شخص انسانی یا بیونیکی یا هر نوع شخص دیگری، الف شرایط بقای یک شخص را دارد.

به باور بیکر، دیدگاه تقوم قادر است از طریق بدن انسانی، برای وحدت و این‌همانی اشخاص انسانی در طول زمان شرایط کافی را فراهم کند؛ زیرا طبق این دیدگاه، تشخیص اشخاص انسانی از طریق بدن‌های آن‌ها تحقق می‌یابد. از نظر او، شخص انسانی X در زمان T_1 با شخص انسانی Y در زمان T_2 این‌همان است اگر و تنها اگر به نحو ضروری هر بدنی که متقوم X در زمان T_1 است، متقوم Y در زمان T_2 نیز باشد و برعکس. بدین‌سان، وحدت و این‌همانی شخص انسانی در دو زمان، مبتنی بر وحدت ضروری بدن‌های قوام‌بخش در هر یک از آن زمان‌هاست (Baker, 2000).

برتری معیار استمرار منظر اول شخص بر دیگر ملاک‌های مادی‌انگار

بیکر معیار پیشنهادی خود را در مسئله این‌همانی شخصی، برتر از دیگر ملاک‌های مادی‌انگارانه - مانند معیار بدن، مغز یا انیمالیسم - می‌داند و بر این باور است که ایده وحدت و استمرار منظر اول شخص از بسیاری از مشکلاتی که دیگر تبیین‌های مادی‌گرایانه با آن مواجه‌اند، اجتناب می‌کند. بر اساس معیار استمرار منظر اول شخص، این امکان وجود دارد که یک شخص، حتی با تغییر کامل بدن و مغز، همچنان باقی بماند. از این‌رو، دیدگاه تقوم و معیار استمرار منظر اول شخص با انتقاداتی که در این باره به معیارهای بدن، معیار مغز یا نظریه انیمالیسم در باب این‌همانی شخصی در طول زمان وارد شده، مواجه نیست.

به علاوه، معیار استمرار منظر اول شخص از مشکلات معیار روان‌شناختی نیز مصون است؛ زیرا این معیار به جهت اینکه استمرار روان‌شناختی را برای این‌همانی کافی نمی‌داند، مبتلا به مشکل معروف «تکثیر» نیست. بر اساس دیدگاه تقوم، ممکن نیست دو شخص در یک زمان واحد، منظر اول شخص واحد داشته باشند؛ هرچند این امکان وجود دارد که دو شخص خاطرات مشترکی داشته باشند که به لحاظ کیفی از خاطرات شخصی به نام دیوید، غیرقابل تشخیص باشند. از نظر بیکر، حتی اگر به لحاظ منطقی ممکن باشد شخص دیگری که دارای منظر اول شخص است، متقوم به بدنی کاملاً مشابه بدن من باشد، آن منظر اول شخص، منظر اول شخص من نخواهد بود و در نتیجه آن شخص نیز من نخواهم بود (Baker, 2000).

به گفته بیکر، هر چند تصویری که دیدگاه تقوم از این‌همانی شخصی ارائه می‌دهد، به لحاظ تئوری کاملاً رضایت‌بخش و بدون اشکال نیست؛ اما به سه دلیل برتر و بهتر از دیدگاه‌های رقیب در باب این‌همانی شخصی در طول زمان است:

الف: دیدگاه تقوم از مشکلات اساسی دیگر دیدگاه‌ها، از جمله مشکل تکثیر در امان است.

ب: تصویری که تقوم از این‌همانی شخصی ارائه می‌دهد با خودشناسی متعارف ما سازگار است: برای مثال، با این واقعیت که پرسش از اینکه آیا شخصی در آینده «من» خواهد بود یا نه، پرسشی معنادار است، و نیز این واقعیت که بقای من در آینده وابسته به عدم وجود اشخاص دیگر مشابه یا بدل‌های من نیست.

ج: تصویر ارائه شده از این‌همانی شخصی بر اساس وحدت منظر اول شخص، مسئله این‌همانی در زمان و هم‌زمان را به یکدیگر پیوند می‌دهد و به صورت یکپارچه به هر دو پاسخ می‌دهد (Baker, 2000).

نقد و بررسی

با وجود آنکه بیکر مدعی برتری دیدگاه خود نسبت به دیدگاه‌های رقیب در باب این‌همانی شخصی و جاودانگی است؛ این ادعا از سوی بسیاری از منتقدان پذیرفته نشده است. برای نمونه، جان‌اتان لوس معتقد است مزیت‌های دیدگاه بیکر در باب جاودانگی و این‌همانی شخصی بسیار شبیه به مزیت‌های دیدگاه دوگانه‌انگاری است. از نظر او، دیدگاه بیکر - برخلاف دوگانه‌انگاری نفس و بدن - فاقد یک تبیین معرفت‌شناختی روشن از این‌همانی شخصی است و بیکر در ارائه یک تبیین مادی‌انگارانه منسجم از رستاخیز، چگونگی مرگ فرد و بازگشت دوباره او به حیات اخروی، ناموفق باقی می‌ماند. به باور لوس، دوگانه‌انگاری توانسته است تبیینی سازگار از استمرار این‌همانی شخصی همراه با امکان بقای شخص پس از مرگ ارائه دهد؛ درحالی‌که ادعای ماتریالیسم مبنی بر ارائه تبیینی هم‌سنگ با دیدگاه دوگانه‌انگاری، ادعایی سست و فاقد پشتوانه نظری کافی است (Loose, 2018).

مارک وبر نیز بر این باور است که مزیت‌هایی که بیکر برای دیدگاه تقوم برمی‌شمارد، اختصاصی به این دیدگاه ندارند و نظریه‌های رقیب، از جمله دوگانه‌انگاری جوهری، نظریه سوپرونیس و نظریه نواختگی نیز می‌توانند از این مزایا برخوردار باشند. به نظر وبر، نفس مجرد در دوگانه‌انگاری، یا ویژگی‌هایی که ویژگی‌های فیزیکی سوپرونیس را دارند یا از آن‌ها نواخته‌اند،

می‌توانند در مسئله این‌همانی شخصی در طول زمان، همان نقشی را ایفا کنند که بیکر برای منظر اول شخص قائل است (Weber, 2016).

بوفورد، از طرفداران معیار روان‌شناختی این‌همانی شخصی، نیز برتری دیدگاه بیکر نسبت به معیار روان‌شناختی را مورد تردید قرار داده است. وی استدلال می‌کند که معیار روان‌شناختی، همانند دیدگاه تقوم، می‌تواند به مشکل تکثیر پاسخ دهد و از این اشکال رهایی یابد. بر این اساس، از نظر بوفورد، دیدگاه بیکر امتیاز یا ترجیح قاطعی نسبت به معیار روان‌شناختی در تبیین این‌همانی شخصی ندارد (Buford, 2009).

جان کوپر نیز در چارچوبی کلی‌تر، تلاش کرده است نشان دهد که انسان‌شناسی یگانه‌انگارانه (مادی‌انگارانه) اساساً قادر نیست تبیین کند که اشخاص اعاده شده در آخرت، همان اشخاصی هستند که در دنیا زندگی می‌کردند. به باور او، یگانه‌انگاری به طور کلی از اثبات این‌همانی شخصی پیش و پس از مرگ ناتوان است و این ناتوانی، نقض بنیادین و مهلک برای این رویکرد به شمار می‌رود (Cooper, 2013). هرچند کوپر به طور خاص به دیدگاه تقوم یا نظریه بیکر نپرداخته است، اما نقد او ناظر به کلیه دیدگاه‌های مادی‌انگارانه و منکر نفس است. وی در موضعی صریح‌تر اظهار می‌کند که تا آنجا که می‌داند، هیچ‌یک از یگانه‌انگاران تا کنون نتوانسته‌اند مسئله این‌همانی شخصی را به طور رضایت‌بخش حل کنند (Cooper, 2013).

الف: نتایج خلاف شهود و ناپذیرفتنی دیدگاه بیکر

برخی فیلسوفان بر این نکته تأکید کرده‌اند که دیدگاه بیکر در باب این‌همانی شخصی، به نتایج متافیزیکی‌ای می‌انجامد که خلاف شهود و ناپذیرفتنی به نظر می‌رسند. در این میان، نقد کوین کرکن (Kevin Corcoran) اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا او خود از طرفداران دیدگاه تقوم است، اما تبیین بیکر در باب تداوم و استمرار اشخاص انسانی را مستلزم پیامدهایی خلاف شهود می‌داند. کرکن مشکل اصلی دیدگاه بیکر را مسئله‌ای با عنوان «Unkind person» (شخص فاقد نوع) می‌نامد. بیکر اصرار دارد که اشخاص انسانی به طور ضروری دارای نوع انسانی نیستند؛ به بیان دیگر، شخص انسانی بودن برای اشخاص، امری ضروری نیست، بلکه امری امکانی است. همچنین بیکر رابطه تقوم شخص به بدن انسانی را نیز رابطه‌ای امکانی، نه ضروری تلقی می‌کند؛ به این معنا که اشخاص انسانی ذاتاً و بالضرورة به بدن‌های انسانی خود متقوم نیستند. کرکن این مدعا را مشکل اصلی دیدگاه بیکر می‌داند و معتقد است که چیزی به نام «شخص فاقد نوع» وجود ندارد؛ بلکه تنها اشخاصی وجود دارند که بالضرورة دارای نوع خاص خود، از جمله انسان بودن، هستند. از نظر او، تقوم اشخاص انسانی به بدن‌های انسانی‌شان امری ضروری و ذاتی است، نه امکانی.

کرکن برای نشان دادن پیامدهای این دیدگاه، آزمایش فکری زیر را در باب این‌همانی شخصی در طول زمان مطرح می‌کند. فرض کنید در زمان t ، موجودات فضایی از سیاره‌ای مانند مریخ به زمین می‌آیند و همه انسان‌ها را به جز یک نفر به نام اسمیت از بین می‌برند. اسمیت در این زمان به بدنی متقوم است که آن را A می‌نامیم. بدین ترتیب، در زمان t تنها یک شخص انسانی به نام اسمیت بر روی زمین وجود دارد. بیگانگان مریخی خود به بدن‌هایی مریخی متقوم هستند و قادرند منظر اول شخص موجوداتی را که تسخیر می‌کنند، دریافت کرده و به بدن‌های خود انتقال دهند. در زمان t^* ، دانشمندان مریخی بدن A را نابود کرده و منظر اول شخص اسمیت را با موفقیت به بدنی مریخی به نام M منتقل می‌کنند. در نتیجه، در زمان t^* هیچ شخص انسانی‌ای بر روی زمین وجود ندارد و تنها گروهی از مریخی‌ها، از جمله یک شخص مریخی (اسمیت منتقل‌شده)، در روی زمین باقی می‌مانند.

سپس گروهی از این بیگانگان با استفاده از سلول‌هایی که پیش‌تر از بدن انسانی‌ای به نام دیوید جمع‌آوری کرده بودند، نسخه‌ای کاملاً مشابه از بدن دیوید را می‌سازند که آن را B می‌نامیم. در زمان t' ، دانشمندان مریخی منظر اول شخص اسمیت را از بدن M به بدن B منتقل می‌کنند. افزون بر این، آن‌ها خاطرات فراوان دیوید و ویژگی‌های شخصیتی خاص او را -که پیش‌تر در جایی ذخیره کرده بودند- در اسمیت کاشت می‌کنند. در تمام این فرآیند، یک منظر اول شخص واحد وجود دارد که از بدنی به بدن دیگر منتقل شده است. در نهایت در زمان t' ، یک شخص انسانی بر روی زمین وجود دارد که ما او را «دیوید» می‌نامیم.

حال پرسش اصلی این است که در این آزمایش فکری، آیا اسمیت همان دیوید است؟ از دیدگاه بیکر، این پرسش در ظاهر مبهم است؛ اما با توجه به این فرض که در تمام این مدت، منظر اول شخص واحدی استمرار داشته است، پاسخ منطقی و سازگار با دیدگاه بیکر باید مثبت باشد. بر این اساس، طبق دیدگاه بیکر، در آزمایش فوق، اسمیت = دیوید خواهد بود. نتیجه این تحلیل آن است که در این سناریو، یک شخص واحد وجود دارد؛ حال آنکه آنچه برای ما اهمیت دارد، این‌همانی شخص به طور کلی نیست، بلکه این‌همانی شخص انسانی در طول زمان است.

کرکرن با ارجاع به تصریح بیکر مبنی بر ناتوانی در ارائه شرایط معرفت‌بخش برای تشخیص این‌همانی اشخاص در طول زمان و در مقابل، تلاش برای ارائه شرایط کافی برای این‌همانی اشخاص انسانی، استدلال می‌کند که پرسش واقعی از بیکر چنین است: در آزمایش فوق، آیا ما در زمان‌های t و t' با یک شخص انسانی واحد مواجهیم یا نه؟ پاسخ کرکرن به این پرسش، برخلاف پاسخ بیکر، منفی است. از نظر او، پاسخ صحیح این است که این دو شخص انسانی این‌همان نیستند؛ زیرا در آزمایش مذکور، همه اشخاص انسانی در زمان t^* از بین رفته‌اند. در چنین شرایطی، روشن نیست که چگونه می‌توان گفت همان شخص انسانی دوباره در زمانی دیگر به وجود آمده است. خود بیکر نیز با این شهود موافق است که اگر X نابود شود، ممکن نیست خود همان X در زمان دیگری دوباره موجود شود (Corcoran and Manata, 2021).

کرکرن با تأکید بر اینکه رابطه تقویم شخص به بدن، رابطه‌ای ضروری است، با این آزمایش نتیجه می‌گیرد که بیکر به جای اثبات این‌همانی اشخاص انسانی، صرفاً این‌همانی اشخاص را اثبات می‌کند؛ حال آنکه آنچه برای ما اهمیت دارد، این‌همانی اشخاص انسانی است. به نظر او، با از بین رفتن بدن انسانی، شخص انسانی نیز از بین می‌رود، هرچند ممکن است شخص -به معنای موجودی دارای منظر اول شخص- باقی بماند.

به نظر می‌رسد دیدگاه کرکرن، شاید در اثبات این‌همانی شخص انسانی در طول زمان بهتر از دیدگاه بیکر باشد، اما خود با مشکلات جدی‌تر و پیچیده‌تری نسبت به دیدگاه بیکر مواجه است. بیکر با امکانی دانستن رابطه شخص و بدن، برای اثبات این‌همانی شخصی نیازی به اثبات این‌همانی بدن ندارد؛ اما کرکرن، افزون بر اثبات این‌همانی شخص، با مشکلات خاص فیزیکیالیست‌ها و انیمالیست‌ها در اثبات این‌همانی بدن دنیوی و اخروی نیز مواجه خواهد شد. به تعبیر دیگر، دیدگاه کرکرن علاوه بر اشکالات مشترک با دیدگاه بیکر، گرفتار دشواری‌های ویژه معیار بدن نیز هست.

نقدی مشابه از سوی جیمز ترنر (James Turner) نیز بر دیدگاه بیکر وارد شده است. ترنر استدلال می‌کند که دیدگاه بیکر مستلزم آن است که انسان بودن شخص انسانی، امری اتفاقی و تصادفی باشد، نه ضروری. ترنر به دو گزاره اساسی در آثار بیکر اشاره می‌کند:

الف) بر اساس دیدگاه تقویم، موجودی به سبب دارا بودن منظر اول شخص، یک شخص است و شخصی به سبب اینکه به بدن انسانی متقوم است، شخص انسانی محسوب می‌شود.

ب) این امکان وجود دارد که اجزای بدن یک شخص انسانی به تدریج با اجزای بدنی دیگر، مانند اجزای مصنوعی، جایگزین شود؛ به گونه‌ای که شخص دیگر به بدن انسانی متقوم نباشد، بلکه به بدنی غیرانسانی یا مصنوعی تقویم یابد، با این حال آن شخص به دلیل دارا بودن منظر اول شخص، همچنان شخص باقی بماند.

ترنر با کنار هم نهادن این دو گزاره نتیجه می‌گیرد که، طبق دیدگاه بیکر، انسان بودن برای شخص انسانی امری ضروری نیست، بلکه امری اتفاقی و عارضی است؛ زیرا تقویم شخص به بدن انسانی برای او ضروری نیست و شخص می‌تواند با تقویم به بدنی دیگر باقی بماند. به نظر ترنر، بیکر در اینجا میان «شخص» و «شخص انسانی» خلط کرده است. حال آنکه خود بیکر تصریح کرده است که شخص تنها در صورتی شخص انسانی است که به بدن انسانی متقوم باشد. بنابراین، اشخاص انسانی با نابودی یا جایگزینی بدن انسانی‌شان از بین می‌روند؛ گرچه ممکن است شخص باقی بماند. در نتیجه، شرایط بقا و استمرار شخص انسانی و بدن انسانی‌ای که شخص به آن متقوم است، یکسان است و بیکر در این زمینه دچار خطا شده است (Turner, 2014).

این اشکال، یکی از نتایج ناپذیرفتنی دیدگاه تقوم در تبیین این‌همانی شخص انسانی در طول زمان به شمار می‌رود. بیکر از یک سو، ملاک این‌همانی را استمرار منظر اول شخص می‌داند و برای این‌همانی بدن اهمیتی قائل نیست؛ و از طرف دیگر، انسان بودن شخص انسانی را وابسته به تقوم به بدن انسانی می‌داند. در این صورت، این پرسش جدی مطرح می‌شود که اگر بدن انسانی تا این اندازه در انسان بودن شخص انسانی دخیل است، در صورت جایگزینی بدن انسانی با بدنی دیگر -مانند بدن اخروی- چگونه شخص انسانی می‌تواند باقی بماند؟ با تغییر و جایگزینی بدن، شخص ممکن است باقی بماند، اما شخص انسانی باقی نخواهد ماند، مگر آنکه به بدن انسانی دیگری متقوم باشد. همان‌گونه که ترنر تصریح می‌کند، اگر شرایط بقا و استمرار اشخاص انسانی با شرایط بقا و استمرار بدن‌های انسانی یکسان باشد. در این صورت، برای آنکه شخص انسانی در زمان t_1 همان شخص انسانی در زمان t_2 باشد، لازم است بدن انسانی‌ای که شخص به آن متقوم است نیز در زمان t_2 همان بدن در زمان t_1 باشد. این مسئله در بحث جاودانگی و رستخیز نیز به طور جدی مطرح می‌شود؛ زیرا بیکر در تبیین جاودانگی و رستخیز پس از مرگ، هیچ تلاشی برای اثبات این‌همانی بدن دنیوی و بدن اخروی انجام نمی‌دهد و ظاهراً با اتکای صرف به استمرار منظر اول شخص، از این مسئله چشم‌پوشی می‌کند. درحالی‌که اگر شرایط بقا و استمرار اشخاص انسانی وابسته به بدن‌های انسانی باشد، باید بدن انسانی پیش از مرگ، در آخرت نیز استمرار داشته باشد تا شخص انسانی باقی بماند.

به نظر می‌رسد بر اساس نظریه تقوم، به جهت اینکه بدن حامل و تکیه‌گاه منظر اول شخص و متقوم شخص است، در مسئله این‌همانی شخصی از اهمیتی اساسی برخوردار است؛ اما بیکر در تبیین این‌همانی شخصی در طول زمان، اهمیت بدن را کم‌رنگ کرده است. شاید یکی از علل این امر آن باشد که بیکر می‌کوشد از اشکالات خاص مربوط به معیار بدن و دشواری‌های آن رهایی یابد.

درعین‌حال، ناگفته نماند که بیکر در یکی از آثار خود، در بیان شرایط کافی این‌همانی اشخاص انسانی، وحدت اشخاص انسانی را از طریق بدن انسانی آن‌ها تعریف می‌کند. به گفته او، شخص انسانی x در زمان t با شخص انسان y در زمان t' این‌همان است اگر و تنها اگر، به نحو ضروری، هر بدنی که متقوم x در زمان t است، متقوم y در زمان t' نیز باشد و بالعکس (Baker, 2000). بالاین‌حال، بیکر هیچ تبیین روشنی از معیار و چگونگی این‌همانی بدن ارائه نمی‌کند. امری که خود خلأ اساسی در تبیین نهایی او از این‌همانی شخص انسانی به شمار می‌رود.

ب. مشکلات مربوط به ویژگی منظر اول شخص

از توضیحات بیکر به روشنی برمی‌آید که «منظر اول شخص» نزد او یک ویژگی ذهنی خاص و منحصر به فرد است، یا نوعی توانایی (Ability) و استعداد (Capacity) (Baker, 2005b). تلقی منظر اول شخص به‌مثابه یک ویژگی یا توانایی، دیدگاه بیکر را با مشکلات جدی متافیزیکی و مفهومی مواجه می‌سازد که مهم‌ترین آن‌ها از این قرار است:

(۱) مشکل اتکای وجودی ویژگی منظر اول شخص

به لحاظ متافیزیکی، آنچه می‌تواند به صورت مستقل و قائم به خود وجود داشته باشد، جوهر یا ذات است، نه ویژگی یا عرض. اگر منظر اول شخص یک ویژگی باشد، این پرسش مطرح می‌شود که این ویژگی به چه چیزی (جوهر) قائم و متکی است؟ پاسخ محتمل بیکر آن است که منظر اول شخص به بدن متقوم است؛ اما در این صورت، باید از بیکر پرسید: آیا یک ویژگی ذهنی می‌تواند با تغییر بدن یا حتی مرگ بدن باقی بماند؟ پاسخ بیکر به این پرسش ظاهراً مثبت است؛ زیرا او ملاک این‌همانی شخصی را استمرار منظر اول شخص می‌داند، نه استمرار بدن. با پذیرش این پاسخ، بیکر باید توضیح دهد که این ویژگی ذهنی، در صورت تغییر یا نابودی بدن، به چه چیزی متکی است و چگونه و در کجا باقی می‌ماند. آیا یک ویژگی ذهنی به تنهایی و بدون تکیه بر یک جوهر، امکان بقا دارد؟ ممکن است بیکر در پاسخ بگوید که اشخاص در هیچ لحظه‌ای بدون بدن نیستند و در هر آن، به بدنی -هرچند نامتعین- متقوم‌اند؛ در طول حیات دنیوی، بدنی جایگزین بدن پیشین می‌شود و پس از مرگ نیز بدن اخروی عهده‌دار این نقش خواهد بود. بالاین‌حال، پرسش بنیادین همچنان باقی است که ویژگی منظر اول شخص، در همان لحظه تغییر یا مرگ بدن، به کدام جوهر و بدن متکی است؟ این خلأ تبیینی، یکی از اشکالات اساسی دیدگاه بیکر به نظر

می‌رسد و همچنان حل نشده باقی مانده است. به بیان دیگر، چگونه یک ویژگی ذهنی که خود برای بقا نیازمند مقوم و جوهر است، می‌تواند ملاک این‌همانی شخصی یک جوهر یا ذات در طول زمان قرار گیرد؟

۲) مشکل انتقال منظر اول شخص از بدنی به بدن دیگر

مسئله انتقال منظر اول شخص از یک بدن به بدن دیگر، از دیگر پیامدهای مناقشه‌برانگیز دیدگاه بیکر است. ویلیام هسکر آن را یکی از بحث‌برانگیزترین نتایج دیدگاه بیکر می‌داند. به نظر هسکر، انتقال منظر اول شخص از بدنی به بدن دیگر، بدون ارائه یک تبیین روشن و معقول، به‌سختی قابل‌باور است؛ حال آنکه بیکر هیچ تبیینی از چگونگی این انتقال ارائه نکرده است (Hasker, 2019). صرف ادعای امکان چنین انتقالی، بدون توضیح سازوکار متافیزیکی آن، نمی‌تواند بار تبیینی لازم را تحمل کند.

۳) فروکاست شخص به یک ویژگی واحد

بیکر، شخص انسانی را بر پایه ویژگی منظر اول شخص بنا نهاده است. او معتقد است همین ویژگی منظر اول شخص است که یک موجود را به عنوان یک شخص می‌سازد. پرسش این است که آیا به راستی می‌توان شخص و تمام مؤلفه‌های وجودی و هویتی او را در یک ویژگی خلاصه کرد؟ به نظر می‌رسد منظر اول شخص، هرچند شرطی لازم برای شخص بودن است، اما شرط کافی نمی‌تواند باشد.

جان‌اتان لوس نیز با اشاره به ناکامی دیدگاه بیکر در ارائه معیار قانع‌کننده‌ای برای این‌همانی شخصی، دلیل این ناکامی را در همین نکته می‌بیند که نظریه بیکر بر پایه یک ویژگی واحد (یعنی منظر اول شخص) بنا شده است؛ ویژگی‌ای که توان تحمل «سنگینی اونتولوژیکی^۱ اشخاص انسانی» را ندارد. به تعبیر او، نمی‌توان اشخاص انسانی را بر یک ویژگی منفرد بنا و استوار کرد (Loose, 2018).

افزون بر این، منظر اول شخص با اوصافی که بیکر برای آن برمی‌شمارد –مانند خودآگاهی، مسئولیت اخلاقی و توانایی ارزیابی اندیشه‌ها و امیال– شباهت زیادی به «من اندیشنده» یا نفس مجرد در نظریه‌های دوگانه‌انگاری دارد. با این حال، بیکر به دلیل التزام به فیزیکالیسم و مخالفت با دوگانه‌انگاری جوهری، وجود نفس را انکار کرده، اما بسیاری از کارکردها و ویژگی‌های آن را حفظ کرده و به منظر اول شخص نسبت داده است. از این‌رو، برخی منتقدان تصریح کرده‌اند که منظر اول شخص نمی‌تواند صرفاً یک ویژگی ذهنی باشد؛ زیرا اوصاف نسبت داده‌شده به آن، وجود یک جوهر را پیش‌فرض گرفته است. بدون فرض چنین جوهری، ایده منظر اول شخص انسجام و رضایت‌بخشی خود را از دست می‌دهد (Hasker, 2019). شاید به همین دلیل است که بعضی از منتقدان دیدگاه بیکر را در واقع همان دوگانه‌انگاری جوهری یا دست‌کم بسیار نزدیک به آن، دانسته‌اند (Degrazia, 2002; Zimmerman, 2005).

ج. ناسازگاری دیدگاه بیکر در باب این‌همانی با آموزه‌های دینی

به باور بیکر، خداوند در آخرت بدن جدید و متناسب با حیات اخروی برای انسان می‌آفریند؛ زیرا در نظریه تقوم، بدن خاصی ملاک این‌همانی نیست. آنچه ضرورت دارد، صرفاً این است که شخص به یک بدن متقوم باشد، نه اینکه آن بدن، همان بدن دنیوی پیشین باشد. بیکر بارها تصریح می‌کند که اگر اشخاص انسانی بدن‌های کنونی خود را از دست بدهند و بدنشان با بدن دیگری جایگزین شود، هیچ لطمه‌ای به هویت شخصی آنان وارد نمی‌شود. بر این اساس او نتیجه می‌گیرد که از آنجا که ملاک شخص بودن و این‌همانی شخصی در طول زمان، وحدت و استمرار منظر اول شخص است، اگر این منظر در آخرت باقی بماند و خداوند آن را به بدن اخروی تقوم بخشد، آن شخص همان شخص دنیوی پیش از مرگ خواهد بود.

^۱ - Ontologie

بیکر به صراحت تأکید می‌کند که بدن‌های زمینی و بدن‌های اخروی این‌همان نیستند. به نظر او، بدن اخروی با بدن دنیوی تفاوت ماهوی دارد: بدن دنیوی مادی، فاسدشدنی و تابع قوانین طبیعی است، درحالی‌که بدن اخروی روحانی و فسادناپذیر است. درعین‌حال، اشخاص -به زعم او- این‌همان باقی می‌مانند. مشکل اساسی اینجاست که دیدگاه بیکر نه تنها این‌همانی بدن پیش و پس از مرگ را اثبات نمی‌کند، بلکه اساساً تبیینی از آن ارائه نمی‌دهد. به همین جهت دیدگاه وی دست‌کم با ظاهر آموزه‌های دینی ناسازگار به نظر می‌رسد.

آموزه‌های دینی، چه در سنت مسیحی و چه در سنت اسلامی، بارها تأکید کرده‌اند که همان بدنی که در دنیا می‌زید، می‌میرد و دفن می‌شود، در آخرت نیز محشور و زنده می‌شود. به بیان دیگر، در متون دینی، این‌همانی شخصی غالباً با این‌همانی بدن دنیوی و اخروی همراه است. حال آنکه از نظر بیکر در تبیین این‌همانی شخصی، نیازی به این‌همانی ابدان نیست.

برای رعایت اختصار، تنها به دو نمونه از متون مسیحی که به این‌همانی بدن دنیوی و اخروی و محشور شدن ابدان دلالت دارند اشاره می‌شود:

۱. در فصل بیستم انجیل لوقا آمده است: «اینکه مردگان برمی‌خیزند، موسی نیز در ذکر بوته نشان داد...» (لوقا، ۲۰: ۳۴-۳۸)

۲. در باب پانزدهم از نامه اول پولس رسول به قرنتیان آمده است:

«لیکن اگر به مسیح وعظ می‌شود که از مردگان برخاست چون است که بعضی از شما می‌گویند که قیامت مردگان نیست؟ اما اگر مردگان را قیامت نیست مسیح نیز برخاسته است؛ و اگر مسیح برخاست باطل است وعظ ما و باطل است نیز ایمان شما... هرگاه مردگان برنمی‌خیزند مسیح نیز برخاسته است. اما هرگاه مسیح برخاسته است ایمان شما باطل است ... لیکن بالفعل مسیح از مردگان برخاسته و نوبر خوابیدگان شده است. زیرا چنانکه به انسان موت آمد به انسان نیز قیامت مردگان شد؛ و چنانکه در آدم همه می‌میرند در مسیح نیز همه زنده خواهند گشت (اول قرنتیان، ۱۵: ۱۲-۲۲)».

رستاخیز و زنده شدن عیسی (ع) پس از مرگ و نمونه‌های تاریخی از زنده شدن افراد پس از مرگ نیز دلالت بر احیای بدن‌های پیشین و این‌همانی آن‌ها در دنیا و آخرت دارند. نمونه‌های تاریخی عبارت‌اند از: پسر بیوه زن (لوقا، ۷: ۱۱-۱۵)، پسر زن شونمی (ر.ک: دوم پادشاهان، ۴: ۸-۳۷)، مردی که بر اثر برخورد با استخوان‌های الیشع زنده شد (ر.ک: دوم پادشاهان، ۱۳: ۲۰ و ۲۱)، دختر یایرس (متی، ۹: ۲۴ و ۲۵)، جوان اهل نائین (لوقا، ۷: ۱۴ و ۱۵)، ایلعازر (یوحنا، ۱۱: ۴۴)، طابیتا یا غزال (اعمال رسولان، ۹: ۴۱-۳۶) و آفتیخس (اعمال رسولان، ۲۰: ۹-۱۲).

در متون اسلامی همچون قرآن نیز نمونه‌هایی از احیای مردگان در همین جهان ذکر شده است؛ از جمله داستان حضرت ابراهیم (ع) و زنده شدن چهار پرنده (بقره: ۲۶۰)، داستان عزیر یا ارمیا (بقره: ۲۵۹)، داستان اصحاب کهف (کهف: ۱۰-۲۵)، مقتول بنی اسرائیل (بقره: ۷۲ و ۷۳)، و داستان زنده شدن گروهی از بنی اسرائیل به دعای حضرت موسی (ع) در کوه طور (بقره: ۵۵ و ۵۶). این موارد همگی بر نوعی این‌همانی بدن دنیوی و بدن احیاشده دلالت دارند.

بر اساس این متون دینی، بدن دنیوی و بدن اخروی این‌همان‌اند؛ اما بیکر، به این‌همانی بدن انسان پیش و پس از مرگ قائل نیست و آن را تبیین نکرده است. او در تبیین این‌همانی شخص در دنیا و آخرت، صرفاً به وحدت و استمرار منظر اول شخص بسنده می‌کند. در مقابل، فیلسوفانی مانند ملاصدرا، در عین پذیرش نفس و بقای آن پس از مرگ و تبیین این‌همانی شخصی از این طریق، به این‌همانی ابدان دنیوی و اخروی نیز قائل هستند. از نظر ملاصدرا، بدن اخروی، بدنی مثالی است که از آنجا که در صورت عین بدن دنیوی است، با آن این‌همانی دارند؛ زیرا از نظر او، حقیقت و شیئیت هر شیء به صورت آن است، نه به ماده‌اش.

د. عجز از تبیین فلسفی ملاک این‌همانی و توسل به معجزه و قدرت الهی

لین بیکر نتوانسته است این‌همانی و وحدت منظر اول شخص را در طول زمان به نحو فلسفی اثبات کند یا تبیین عقلی و غیردوری معرفت‌بخشی از آن ارائه دهد. او در تبیین این‌همانی شخص پیش از مرگ با شخص پس از مرگ و استمرار منظر اول

شخص، بارها به آموزه‌های دینی متوسل شده و از این طریق کوشیده است دیدگاه خود را پیش ببرد؛ درحالی که مدعای اصلی او ارائه تبیینی فلسفی از هویت شخصی انسان و مسئله جاودانگی است.

بیکر در پاسخ به این پرسش بنیادین که به چه دلیل یک بدن اخروی، همان منظر اول شخصی را داراست که شخص زمینی - مثلاً انسانی که در سال ۱۸۰۰ میلادی متولد شده- واجد آن بوده است، تصریح می‌کند که با وجود آنکه به نظر او دیدگاه تقوم می‌تواند بدون ابتلا به دور، مسئله این‌همانی هم‌زمان را حل کند، اما هیچ پاسخ غیردوری و معرفت‌بخشی به مسئله این‌همانی در طول زمان وجود ندارد (Baker, 2005b; Baker, 2007). بر اساس اقرار خود بیکر، وی از ارائه تبیین فلسفی، تحلیلی و معرفت‌بخش درباره وحدت منظر اول شخص در طول زمان عاجز مانده و به همین دلیل، در نهایت به معجزه، مشیت و قدرت الهی متوسل شده است.

نمونه دیگر این رویکرد را می‌توان در پاسخ بیکر به مسئله «تکثیر» مشاهده کرد. بیکر این مشکل را نیز نه از طریق تحلیل فلسفی، بلکه با تمسک به علم پیشین و مشیت الهی حل می‌کند. به نظر او، رستخیز امری معجزه‌آسا و موهبتی الهی است و خداوند با علم و قدرت خود اشخاص را با بدن اخروی تقوم می‌بخشد. بر این اساس، ممکن نیست یک شخص با اشخاص دیگر، این‌همان باشد؛ زیرا چنین امری از نظر متافیزیکی ناممکن است و مطابق آموزه سنتی قدرت الهی، آنچه به لحاظ متافیزیکی محال باشد، از دایره قدرت الهی خارج است. باین‌حال، این پاسخ اساساً پاسخی کلامی و درون‌دینی است، نه پاسخی فلسفی؛ و از این رو، نمی‌تواند نیازهای یک نظریه فلسفی در باب این‌همانی شخصی را برآورده سازد.

بنابراین بیکر در تبیین فلسفی این‌همانی شخص پیش و پس از مرگ ناکام مانده است و از این حیث، دشوار است دیدگاه او را یک نظریه فلسفی مستقل و بسنده تلقی کرد. بیکر در یکی از آثارش تصریح می‌کند که آموزه علم و مشیت الهی، همان‌طور که می‌تواند دیدگاه تقوم را در باب این‌همانی اشخاص دنیوی و اخروی پشتیبانی کند، به همان میزان می‌تواند برای پشتیبانی از دیدگاه‌های مبتنی بر نفس و مجردانگاری نیز به کار رود و اختصاصی به دیدگاه تقوم ندارد (Baker, 2007). در این صورت، این پرسش به درستی مطرح می‌شود که دیدگاه تقوم چه برتری خاصی بر رقبای دوگانه‌انگار خود دارد؟ اگر توسل به علم و قدرت الهی مجاز باشد، دوگانه‌انگاران نیز می‌توانند در مواجهه با دشواری‌هایی مانند نحوه تعامل نفس مجرد با بدن مادی، همانند بیکر به مشیت الهی تمسک جویند و مشکلات نظری خود را از این طریق حل کنند. بنابراین، توسل بیکر به معجزه، نه تنها مزیتی برای دیدگاه او محسوب نمی‌شود، بلکه وجه تمایز آن با دیدگاه‌های رقیب را نیز تضعیف می‌کند.

نتیجه‌گیری

لین بیکر با طرح ایده تقوم و منظر اول شخص، بر این باور است که ملاک این‌همانی شخصی در طول زمان، وحدت و استمرار منظر اول شخص است. به نظر او، اگر منظر اول شخص در طول زمان باقی بماند، شخص نیز باقی خواهد ماند. از این منظر، بدن مادی دنیوی نقشی اساسی در این‌همانی شخصی ندارد؛ هرچند شخص ضرورتاً باید به بدنی متقوم باشد، اما اینکه آن بدن کدام بدن باشد، اهمیتی اساسی ندارد. شخص انسانی می‌تواند به بدن مادی دنیوی، بدن اخروی یا بدنی دیگر متقوم باشد. آنچه تعیین‌کننده است، استمرار و وحدت منظر اول شخص و تقوم آن به نوعی بدن است. بر این اساس، انسان با حفظ منظر اول شخص و تقوم به بدن اخروی می‌تواند در آخرت حیات داشته باشد و با شخص پیش از مرگ این‌همان باشد. بیکر مدعی است که دیدگاه او با آموزه جاودانگی مسیحی سازگار است و نسبت به رقبای خود، از جمله مجردانگاری و حیوان‌انگاری برتری دارد. باین‌حال، تحلیل انتقادی نشان می‌دهد که دیدگاه وی با مشکلات جدی و بنیادین مواجه است. نخست آنکه بیکر در نهایت تنها موفق به تبیین این‌همانی «اشخاص» شده است، نه این‌همانی «اشخاص انسانی»، و در ارائه ملاکی قانع‌کننده برای این‌همانی اشخاص انسانی در طول زمان ناکام مانده است. دوم آنکه با تأکید یک سویه بر استمرار منظر اول شخص، وی نه تنها این‌همانی بدن دنیوی و اخروی را اثبات نکرده، بلکه تبیین عقلانی روشنی نیز از آن ارائه نداده است. سوم آنکه ملاک استمرار منظر اول شخص، به دلیل مبتنی بودن بر یک ویژگی یا عَرَض، نمی‌تواند ملاک موفقی برای این‌همانی جوهرها و ذات‌ها در طول زمان

باشد؛ زیرا ویژگی و عَرَض برای وجود و بقا، نیازمند جوهر و حامل است. افزون بر این، دیدگاه بیکر در مواردی با ظاهر آموزه‌های دینی نیز ناسازگار می‌نماید.

با توجه به مجموع این اشکالات، به نظر می‌رسد دیدگاه بیکر نتوانسته است ملاکی منسجم، جامع و فلسفی موفقی برای تبیین از این همانی شخصی در طول زمان ارائه دهد و از این حیث، ادعای برتری آن بر دیدگاه‌های رقیب قابل دفاع نیست.

منابع

- اولسون، اریک (۱۳۹۴). *این همانی شخصی*. ترجمه: یاسر پوراسماعیل. تهران، ققنوس.
- باذلی، رضا؛ خزاعی، زهرا؛ و جواد، محسن (۱۴۰۱). منظر اول شخص قوی؛ معیار هویت شخصی از دیدگاه لین رادر بیکر. *پژوهش‌های هستی‌شناختی*، ۱۱ (۲۲)، ۳۹۹-۴۲۸. doi: 10.22061/orj.2023.1839
- کتاب مقدس، عهد جدید (۱۳۹۴). ترجمه: پیروز سیار. تهران، نشر نی.
- کوپر، جان دابیلو (۱۳۹۲). *این همانی اشخاص اعاده شده: نقص مهلک انسان‌شناسی یگانه/نگارانه*. جمعی از مترجمان، مسیحیت و مسئله ذهن و بدن. قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۴۰۷-۴۳۸.
- مسلمین، کیت (۱۳۹۱). *درآمدی بر فلسفه ذهن*. ترجمه: مهدی ذاکری. قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

References

- Baker, L. R. (2000). *Persons and bodies: A constitution view*. Cambridge University Press.
- Baker, L. R. (2001). Material persons and the doctrine of resurrection. *Faith and Philosophy*, 18(2), 151-167. <https://doi.org/10.5840/faithphil200118215>
- Baker, L. R. (2005a). Christians should reject mind-body dualism. In M. L. Peterson & R. J. VanArragon (Eds.), *Contemporary debates in philosophy of religion* (pp. 340-352). Blackwell Publishing.
- Baker, L. R. (2005b). Death and the afterlife. In W. J. Wainwright (Ed.), *The Oxford Handbook of Philosophy of Religion* (pp. 366-391). Oxford University Press.
- Baker, L. R. (2007). Persons and the metaphysics of resurrection. *Religious Studies*, 43(3), 333-348. <https://doi.org/10.1017/S0034412507008910>
- Baker, L. R. (2012). From consciousness to self-consciousness. *Grazer Philosophische Studien*, 84, 19-38. https://doi.org/10.1163/9789401208128_003
- Baker, L. R. (2013). *Naturalism and the first-person perspective*. Oxford University Press.
- Bazeli, R., Khazaei, Z., and Javadi, M. (2023). The robust first-person perspective: The criterion of human personality from the Lynne Rudder Baker's point of view. *Journal of Ontological Researches*, 11(22), 428-399. doi: 10.22061/orj.2023.1839
- Buford, C. (2009). Baker on the psychological account of personal identity. *Acta Analytica*, 24(3), 197-209. <https://doi.org/10.1007/s12136-009-0069-2>
- Cooper, J. D. (2013). *The identity of restored persons: The fatal flaw of monistic anthropology*. A Group of Translators, Christianity and the Mind-Body Problem. Qom: Islamic Science and Culture Research Institute, 407-438.
- Corcoran, K. J., & Manata, P. (2021). Unkind persons: A critique of Baker's constitution view. In *Common sense metaphysics: Essays in honor of Lynne Rudder Baker* (pp. 93-114). Routledge.
- DeGrazia, D. (2002). Are we essentially persons? Olson, Baker, and a reply. *The Philosophical Forum*, 33(1), 101-120. <https://doi.org/10.1111/1467-9191.00115>
- Hasker, W. (2019). The philosophy of Lynne Rudder Baker. *Religious Studies Review*, 45(1), 29-35. <https://doi.org/10.1111/rsr.14147>
- Hershenov, D. (2009). Problems with a constitution account of persons. *Dialogue*, 48, 291-312. <https://doi.org/10.1017/S0012217309990204>
- Loose, J. J. (2018). Materialism most miserable: The prospects for dualist and physicalist accounts of resurrection. In *The Blackwell companion to substance dualism* (pp. 470-487). Wiley-Blackwell.
- Maslin, K. (2001). *An introduction to the philosophy of mind*. philpapers.org.

- Merricks, T. (1999). The resurrection of the body and the life everlasting. In M. J. Murray (Ed.), *Reason for the hope within* (pp. 261–286). Eerdmans Publishing Company.
- Olson, E. T. (2019). Personal identity. In N. Zalta (Ed.), *Stanford encyclopedia of philosophy*. URL: <https://plato.stanford.edu/entries/identity-personal>
- Turner, J. T. (2014). No explanation of persons, no explanation of resurrection: On Lynne Baker's constitution view and the resurrection of human persons. *International Journal for Philosophy of Religion*, 76(3), 297–317. <https://doi.org/10.1007/s11153-013-9414-4>
- Weber, M. A. (2016). Baker's first-person perspectives: They are not what they seem. *Phenomenology and Mind*, 7, 120–127.
- Zimmerman, D. (2005). Christians should affirm mind–body dualism. In M. L. Peterson & R. J. VanArragon (Eds.), *Contemporary debates in philosophy of religion* (pp. 315–327). Blackwell Publishing.